

# نگاهی به وظایف اپوزیسیون چپ



## فرامرز دادور

برای اپوزیسیون مترقی، بویژه جریان‌ات چپ در ایران مهم است که تحلیلها و رهنمودهای سیاسی، بررسی و ارزیابی شده مطرح گردند تا با توجه به واقعیات امروزین، امکان پذیرش و در سطح امکان پیاده نمودن ایده های اصلی، از سوی اکثریت توده ها در این عصر وجود داشته باشد. در این ارتباط، مسائل زیادی هستند و در اینجا، گذرا به دو مورد ساختار سیاسی و مناسبات اقتصادی پرداخته میشود.

ساختار سیاسی: در این ارتباط نظرگاه های متنوع تاریخی وجود دارند و با توسل به ایده های سوسیالیستی، بدیلهای متفاوت ابراز میگردد. یک خط فکری (عمدتا آنارشیستها) با استفاده از برخی نوشته های بنیانگذاران درجنبش چپ، برقراری بلافاصله ساختار سیاسی نهایی شده و عاری از معضلات تاریخی در دوران را مطرح میکند. بر این اساس، میباید از سوی جنبش، همواره یک تصویر ساختاری عاری از هیرارشی ساختاری و متاثر از روابط افقی، شبکه ای و بدون وجود اتوریتته از جانب یک حکومت ارائه گشته برای آن مبارزه شود. گروه دیگری (عمدتا سوسیالیستهای سنتی) با اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا، بدون شفاف نمودن رابطه بین سازمان (یا حزب) کمونیست با جامعه و اداره حکومتی و در واقع به نوعی روشن نکردن سطح آزادی برای ارائه ایده ها و سیاست ورزی از سوی جریانات غیر سوسیالیستی، پاسخ مثبتی برای استقرار دمکراسی ندارد. مثلا اینکه آیا بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی که احتمال توانمندی وسیع توده های زحمتکش و جریانات چپ برای در مدیریت قرار گرفتن حکومتی کم است، در آنصورت چه گزینه های سیاسی دمکراتیک برای اداره جامعه مناسب میباشد.

گرایش دیگری با جدا ناپذیر دانستن دمکراسی و سوسیالیسم، بدرستی معتقد است که در استقبال از پدیدار گشتن دستاورد ها و تحولات سیاسی و اجتماعی در بخشی از جهان سرمایه داری کنونی، بویژه برقراری آزادیهای دمکراتیک در محدوده عمومی سیاسی، میباید در تعیین سرنوشت اجتماعی بطور فعال شرکت نموده از موازین موجود مدنی برای پیشبرد اهداف عادلانه و سوسیالیستی استفاده گردد. در جوامع دمکراتیک تر، مشارکت سیاسی میتواند عمدتاً مسالمت آمیز و از طریق نهاد های قانونی (ب.م. شرکت در انتخابات) و همچنین استفاده از شیوه های اعتراض خیابانی، از جمله توسل به حرکت نافرمانی مدنی (ب.م. اعتصابات، تظاهرات خیابانی و اشغال مسالمت آمیز اماکن ویژه) انجام گیرد. اما در جوامع بسته مانند ایران، محدوده فعالیتها عمدتاً به عرصه مقاومت مردمی، تلاش برای مطالبات عدالتجویانه و مبارزه برای عبور از استبداد سیاسی و ایجاد آزادیهای دمکراتیک تعلق میگیرد. در این رابطه مهم است که اولویت سیاسی روشن باشد و اینکه حرکت اجتماعی در راستای سوسیالیسم، مسلماً حامل وظایف مهم دمکراتیک بوده و لزوم پیوند با جریانات مترقی و دمکرات غیر چپ را در بر میگیرد.

در حیطه اقتصادی، اهمیت قضیه در این است که استقرار سوسیالیسم (جامعه ای مبتنی بر مالکیت، کنترل و مدیریت دمکراتیک و غیر استثماراری در عرصه فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی)، تنها بر اساس مشارکت فکری و عملی آگاهانه از سوی اکثریت توده های مردم انجام پذیر میباشد. در ایران بخاطر نبود آزادیهای اساسی، وجود سطح بالای فقر و محرومیت (70 درصد از جمعیت در زیر خط فقر، با تورم 50 درصدی زندگی میکنند) و نبود یک اپوزیسیون قدرتمند مردمی، امروزه محدوده مطالبات عمدتاً در مورد معوقات مزدی، اعتراض به سرکوب تشکلهای مستقل کارگری و مشکلات ناشی از خصوصی سازی میباشد. همانطور که در چند ماه اخیر این گونه شعارها از سوی کارگران و از جمله در هپکو، آذراب، ایرانکو و ماشین سازی تبریز، برغم نقش سازشکارانه و مخرب از سوی نهادهای حکومت و اعضای شوراهای اسلامی کار، مطرح گردیده اند. بنابراین عمده کردن شعارهای رادیکال ضد سرمایه داری (ب.م. الغای بلافاصله مکانیسم کارمزدی و مناسبات کالائی) و قرار ندادن جریانات غیر چپ در کمپ اپوزیسیون مردمی یک حرکت نادرست و سکتاریستی میباشد.

روشن است که مانع عمده در مقطع کنونی با توجه به سیاستهای تهاجم آمیز از سوی آمریکا و برخی از حکومتهایی ارتجاعی در منطقه از

جمله اسرائیل و عربستان سعودی؛ تداوم جایگاه قدرتمند و تعرضی از سوی جریان راست امنیتی (حول محور خامنه ای و در صورت مرگ وی، اقدام به ایجاد نهاد "رهبری" جدید، تحت عنوان رجعت به اصول اولیه انقلاب) در ایران است که میباید مورد افشاگری اصلی از جانب جنبش دمکراتیک مردمی قرار گیرد. اکتفا نمودن به طرح اهداف غیر سرمایه دارانه و وزنه ندادن به مطالبات عام دمکراتیک، بخودی خود، که بسیج کننده اکثر توده ها، اقشار و طبقات جامعه بوده، نوید دهنده ایجاد جبهه ای گسترده از جنبشهای دمکراتیک مردمی باشد، ناصحیح است. حرکت به سوی سوسیالیسم، تدریجی و با توجه به بسیاری از عوامل داخلی و خارجی انجام می پذیرد و محدود نمودن حصار ترقی خواهانه به کنشگران چپ نادرست میباشد.

برای جنبش دمکراتیک و برانداز در ایران، اتخاذ آن گونه از بینش سیاسی لازم است که شیوه های عملی ناشی از آن توانائی مقابله با هر دو حکومت ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی را داشته باشد. مهم است که استراتژی مبارزاتی مردمی، در گرو تمرکز به تلاش برای نیل به دمکراسی (حداقل نوع سیاسی آن) و استقرار منافع عدالتجویانه همگانی در جامعه باشد. در صورت وجود جبهه ای از اپوزیسیون مردمی که شامل فعالان کارگری، دهقانان، محرومان، صنعتگران خرده پا، فرهنگیان، کارمندان، پرستاران، کنشگران ملیتی و حقوق بشری و انواع متخصصان مردمی در سطوح جامعه بوده، حول محور عمومی ترین مطالبات آزادیخواهانه و عدالتجویانه (سرنگونی نظام و ایجاد جمهوری لائیک و دمکراتیک) شکل گرفته، در راستای سازماندهی اعتراضات و مقاومت گسترده توده ای عمل کند، یک ضرورت سیاسی در ایران است.

## فرامرز دادور

1 نوامبر 2019

# نقطه ی ثبات سیاست آمریکا در خاورمیانه

حسن بهگر



در جهان امروز چهار قطب قدرت مطرح است: آمریکا، چین، روسیه و اتحادیه ی اروپا.

آمریکا رو به ضعف است، روسیه تجدید قوا کرده و در خاورمیانه وارد بازی شده است، چین به عنوان ابرقدرت سر برآورده و اتحادیه اروپا بدون انگلیس هم هنوز قدرتی بزرگی است ولی اختلافات جدی بین اروپا و آمریکا بوجود آمده است که می تواند در سرنوشت اروپا تاثیر گذار باشد. انگلستان پس از جنگ دوم جهان همواره متحد آمریکا بوده و به احتمال قوی باقی خواهد ماند.

خاورمیانه و به ویژه منطقه ی ما مرکز انرژی فسیلی نفت و گاز است و موجب نگرانی چهار قدرت بالاست. آمریکا با وجود داشتن نفت کافی و بی نیازی بدان، نمی تواند این منطقه را به حال خود رها کند. رها کردن آن به معنای تسلط یافتن روسیه و چین به این منابع خواهد بود. چین و اروپا اصلاً نمی توانند از آن صرفنظر کنند.

برای ارزیابی تحولات آینده ی این منطقه می باید به یک سؤال اساسی پاسخ گفت:

آیا شکست داعش موجب شده است که آمریکا از تغییر خاورمیانه جدید دست بردارد و به این دلیل است که سربازان خود را از منطقه فرامی خواند؟

مسلم است که بحران مالی آمریکا و ترس از عواقب یک جنگ دیگر موجب این رفتار احتیاط آمیز است ولی جابجایی سربازان نمی تواند

نشانه ای بر انصراف آمریکا از نقشه استراتژی خود باشد. همه چیز حاکی از موافقت آمریکا با تشکیل دولت کوچک کرد میان سوریه و اسرائیل بود که حمله ی اردوغان موقتاً برنامه را بر هم زد ولی این به معنای توافق آمریکا با ترکیه نیست. این استخوان به این زودی ها از لای زخم سوریه بیرون نخواهد آمد.

آمریکا خواهان به زانو در آوردن چین و روسیه است و چین در اولویت قرار دارد. ایران و افغانستان بر سر راه چین قرار دارند، افغانستان در اشغال است و مشکل اصلی ایران است. تلاشی حکومت های عراق و افغانستان با موفقیت انجام گردیده ولی سودی از آن عاید آمریکا نشده و اسرائیل تنها کشوری است که نقداً از نابودی دشمنان خود شاد است و سودای اسرائیل بزرگ را در سر می پرورد.

جمهوری اسلامی با توجه به مشکلات داخلی و تحریم ها حاضر به سازش است ولی آمریکا با دوازده ماده ی پومپئو خواستار تسلیم ایران است. خواست آمریکا تحت عنوان تغییر رفتار ج ا، به معنای سرسپردن به آمریکا است بر اساس الگوی زمان محمد رضا شاه و این برای بخشی از حکومت قابل پذیرش نیست، مردم هم نشانه ای از تمایل به این امر نشان نمی دهند. سیاست تحریم ولی احتراز از جنگ، تا به امروز کارآیی نداشته است و اخیراً باز هم تهدید به جنگ مطرح شده است. اما تا زمانی که ارتباط ج ا با نیروهای نیابتی در عراق و لبنان قطع نشده و موشک ها را خنثا نکرده اند وقوع این جنگ بعید به نظر می رسد حتی اگر تهدید به جنگ همواره سلاحی در دست آمریکا باقی مانده باشد.

تظاهرات مردم عراق و لبنان علیه حکومت هایشان زنگ خطری است برای ایران که ممکن است نیروهای نیابتی اش نتوانند بعد از این به حمایت از او برخیزند. ولی رویهمرفته اکنون جمهوری اسلامی با یک بخت باد آورده روبروست:

ترامپ در ضعیف ترین موقعیت از نظر داخلی بسر می برد، نتانیاهو نتوانسته حکومت را بدست گیرد و عربستان سعودی برای توافق روی خوش نشان می دهد.

هرسه دشمن گرفتار بحراند و ج ا بهترین موقعیت را برای مذاکره و توافق دارد تا تهدید جنگ را از بالای سرخود بردارد.

اما به دور از ساده انگاری، این کار به فراست و ظرافتی نیازمند است که جمهوری اسلامی فاقد آن است. بدون نرمالیزه کردن روابط با

اسرائیل ، عادی کردن روابط امکان پذیر نیست و این کار برای جمهوری اسلامی همانقدر دشوار است که قبول جمهوری اسلامی بعنوان تهدید کننده ی اسرائیل از جانب آمریکا .

آمریکا به حمایت بی چون چرای از اسرائیل ادامه خواهد داد و هیچ نشانه ای در آن کشور خلاف این امر را نشان نمی دهد. شرمی هم در کار نیست، شاهدیم که سردمداران آمریکا صریحاً اعتراف می کنند که این همه مصیبت در خاورمیانه برای زایش خاورمیانه جدید لازم است.

سیاست پر از تناقض آمریکا، متحدانش را نه تنها در اروپا بلکه در منطقه نیز هر روز ناامیدتر می کند، در حال حاضر اوضاع را در عراق و افغانستان و سوریه بر هم ریخته و با بردن سربازهای خود از منطقه ثابت کرده است که آمریکا فقط به منافع خود می اندیشد و علاوه بر این با آزاد شدن 12000 داعشی از زندان های شمال سوریه امکان درگیری ها و کشتارهای دیگری می رود و بدین ترتیب بزودی منطقه شاهد زد و خورد های خونبار بیشتری خواهد بود.

در اوضاع متشنج کنونی، نه مردم توان خیزش خواهند داشت و نه خواست دموکراسی می توانند داشته باشند. حکومت ها با نشان دادن هیولای داعش و جنگ های فرقه ای و مذهبی، پایشان را محکم تر خواهند کرد و خلاصه اینکه تا زمانی که ایالات متحده و اروپا متفقاً به حمایت از اسرائیل ادامه می دهند خاورمیانه روی ثبات و آرامش را نخواهد دید.

در نهایت باید نتیجه گرفت که نقطه ی ثبات سیاست آمریکا در خاورمیانه، منافع و طرح های اسرائیل است که به یاری طرفداران خویش در ایالات متحده، توان تحمیل آنها را تحت هر شرایطی به این کشور دارد، حتی به رغم منافع خود آمریکا. تغییر رئیس جمهور یا عوض شدن حزب حاکم، بر این عامل ثابت بی تأثیر است. از آنجا که نه ملت های این منطقه تمایلی به این دارند که قربانی توسعه ی اسرائیل شوند و نه دولت های منطقه، چه دمکراتیک و چه استبدادی و در صدر این گروه، ج ا تمایلی به قبول چنین چیزی ندارند، حل مشکل غیر ممکن به نظر می رسد. اوضاع فعلی، در عین اینکه غیر قابل تحمل است، عملاً و تا آنجا که به نظر می آید، جایگزینی، حال چه بدتر و چه بهتر ندارد. کشورهای دیگر منطقه نشان داده اند که مشکلی با به رسمیت شناختن وجود اسرائیل ندارند.

ج ا البته چنین چیزی را نمی پذیرد و به همین دلیل هدف اصلی فشار

قرار گرفته است. ولی در مقاومت ملت های دیگر این خطه، نمی توان شک کرد، حال دولتشان موافق باشد یا نه.

حسن بهگر

چهارشنبه، ۱ آبان ۱۳۹۸

برگرفته از سایت ایران لیبرال

# نامه‌ی واحد هانوفر جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

دوستان عزیز شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک  
ایران،

پس از انتشار "اطلاعیه" در ارتباط با درز خبر "مقدمات مذاکره"  
چهار حزب کردی با نمایندگان جمهوری اسلامی در اروپا به نام "جنبش  
جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران"، نهاد محلی جدل در هانوفر  
آلمان "تجمع برای جمهوری، آزادی و عدالت اجتماعی (تجبا)" به  
منظور ایجاد ارزیابی از این اقدام، نشست فوق العاده ای را در  
تاریخ ۷ اگوست از ساعت ۱۹ تا ۲۱:۳۰ برگزار کرد. حاضران در نشست:

.....  
.....  
.....  
.....  
.....

.....



المللی... واکنشی که باید نشان داد، از آنان نظر خواهی کند. در صورت تشخیص لزوم انتشار بیانیه، گروه کار سیاسی با توجه به تمایلات و اظهار نظر همراهان حاضر در نشست، متن را تدوین و به شورای هماهنگی ارائه می دهد. شورای هماهنگی می تواند در آن تغییرات و تصحیحاتی را که لازم می داند وارد کرده و بیانیه را به نام شورای هماهنگی انتشار دهد." گرداننده نشست ماهانه همراهان جدل در تاریخ ۲۸ ژوئیه که مسئول دوره های متعدد گروه کار ساختار و مفسر همیشگی این سند محسوب می شود در آخرین لحظات جلسه ماهانه، ارسال پیش نویس تغییر و تصحیح شده به دلخواه شیدان وثیق را پیشنهاد میکند و بدون بحث و نتیجه گیری در مورد پیشنهادها در فردا روز این پیش نویس برای همراهان تحت عنوان "دعوت به همه پرسى" برای 27 نفر "همراه" برای رائ گیری - البته با این تذکر که بدون اظهار نظر و تنها با اعلام موافق یا مخالف و ممتنع، و گر نه رائ گیری باطل خواهد بود، فرستاده می شود. با آگاهی از این واقعیت که راهکارهای متعدد و متفاوتی نسبت به اتخاذ موضع ج.ج.د.ل.ا. چه در میان ۹ نفر همراه حاضر در نشست ماهانه و همچنین در بین اعضای شورای هماهنگی و گروه های کاری کما کان وجود دارد. همانطور که در بالا اشاره شد، روند شکل گیری یک اعلامیه در جدل همیشه چنین بوده که متنی از طرف یک همراه و یا از طرف گروه سیاسی به شورای هماهنگی پیشنهاد می شده است، شورای هماهنگی براساس این پیش نویس جلسه پالتاکی ماهانه با همراهان را تدارک می دیده و گروه سیاسی طبق اسناد جدل مسئول جمع بندی نظرات همراهان در پالتاک و ارائه آن به شورای هماهنگی می بوده است. در حرکت کنونی بعد از بحث حول اعلامیه پیشنهادی در پالتاک، شیدان وثیق که اعلامیه را پیشنهاد کرده بود خود نیز با همکاری مسئول ارتباطات جدل اعلامیه را تکمیل و برای همه پرسى به گونه ای استثنایی خارج از چارچوب اسناد و توافقات در جدل می فرستند. جدا از صحت و سقم آمار "رای گیری" بکارگیری چنین روشهایی فاصله گرفتن از ساختار جدل و استفاده از روشهایی است که روابط انسانی و برابر حقوقی و همچنین نظم درونی ما و ساختار کاری مورد توافق در جدل را با مشکل جدی روبرو کرده است. به باور ما به کار گیری اینگونه شیوه ها برای جا انداختن نظر فردی، تنها می تواند به قیمت خدشه دار شدن ارزش های مورد توافق تا کنونی جمعی و تهی سازی مضمون مبارزات دموکراتیک تمام شود و به بستری برای تبدیل جدل به یک فرقه سیاسی مانند دیگر فرق تبدیل گردد. در چنین روابطی بی اعتمادی به تدریج به بی اعتباری پیمان ها کشیده شده و نهایتن به باز سازی فرهنگ و مناسبات شبان رمه ای منجر خواهد شد که عملن نتیجه ای جز افول حیات پویای

سیاسی نخواهد داشت. از اینرو استفاده از این شیوه ها را مردود می دانیم و هشدار می دهیم که روآوری به این شگردهای کهنه ثمره ای جز از هم پاشی پیوند ها و همکاری های صمیمانه تا کنونی ما نخواهد داشت. ما با تائید بر این اصل که توافق، گوهر و ذات دموکراسی است باید اضافه کنیم که توافق آگاهانه را هرگز نمی توان از دستگاه رأی کشی و "اکثریت" سازی به دست آورد. ما هم رایی واقعی را حاصل گفتگو، رد و بدل نقطه نظرات مستدل به منظور ایجاد تفاهم مشترک می دانیم که پایه و اساس هر گونه توافق آگاهانه می باشد. اطلاعیه به عکس نه دست آورد گفت و گوی اقناعی و نه در بر گیرنده نقطه نظرات و انتقادهای به حق و ضروری به کژراهی احزاب کرد بود. گرچه "اطلاعیه" تلویحا به احزاب کردی اشاره دارد اما نوک تیز حمله به سوی پروژه همکاری نیروها و جریان های سیاسی جمهوری خواه دموکرات ولایتیک تحت نام "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" است. حمله اطلاعیه بیشتر متوجه همکاری و همیاری بی سابقه نیروهای سراسری و منطقه ای می باشد که در تاریخ مبارزات اخیر مردمان ایران بالقوه می تواند بستمبارزاتی مناسبی را برای پیوند خواست ها و مطالبات مردمان ایران و جنبش های اجتماعی دموکراتیک سراسری فراهم کند و همزمان ابزاری در خدمت باز دارندگی و تضعیف قوم گرایی و ملت پرستی های افراطی قرار گیرد و گامی هر چند کوچک در راستای همگرایی و همزیستی دموکراتیک، آزادی خواهانه و عدالت طلبانه مردمان سر زمین مشترکمان در فردای براندازی نظام جمهوری اسلامی در ایران بردارد.

با اینکه "اطلاعیه" چندان مورد اعتنا قرار نگرفت و پژواک چندانی نیافت اما شوربختانه به جایگاه ج.ج.د.ل.ا. در پهنه سیاسی صدمه وارد کرد و دوستی ها و صمیمیت های درونی همراهان را به شدت آسیب پذیر نمود و بی اعتمادی را جایگزین اعتماد ساخت. در ماه های گذشته فضای حاکم در جدل ما را در پیشبرد فعالیت های مشترکمان باز داشته و به نظر می رسد که روح همکاری و همیاری به مثابه کار مایه مبارزه سیاسی جای خود را به کار شکنی ها و خصومت ها داده است. دوستان، ما عمیقن بر این باوریم که مشارکت در مبارزه سیاسی نیازی به لفاظی های رادیکال ندارد.

تجارب مبارزات گوناگون مردمان جهان به ما می آموزد که پیشبرد مبارزه و دستیابی به اهداف سیاسی از راه های مختلف می گذرد و شیوه ها و راهکارهای متنوعی را می طلبد. نیرو های سیاسی از هر نحله، به رغم اشکال و نگاه متفاوت و برنامه های مختلف، بنا به

ارزیابی های ویژه خود از شرایط حاکم راهکارهای لازم و مناسب برای پیشبرد مبارزات خود را با توجه به کم و کیف اوضاع مستقلن انتخاب می کنند. تنها در چارچوب همکاری هاست (چه به صورت مقطعی و چه به صورت پایدار) که این نیرو ها و جریان های سیاسی بر اساس اصول ومبانی و پیمان و قراردادهای مورد توافق در همکاری، الزامن محدودیت هائی را پذیرا می شوند. مادام که این اصول وارزش ها و میثاق و پیمان ها به عنوان پایه و اساس همکاری برجا بمانند، اختلافات ومنازعات از طریق گفتگو و بر مبنای قراردادهای آئین نامه ای قابل بحث و حل اند. بنا براین احزاب کردی که در جهت تحقق خواست های مردم کردستان در ایران مبارزه می کنند در هر سطحی و با هر شکلی که سیاست های خود را به پیش ببرند تا آن زمان که این سیاست ها در چارچوب همکاری مشترک، منجر به نقض تفاهم نامه پروژه "همبستگی" نشود، مستقلن مسئول پیامد های رفتار سیاسی خویش اند. در سال های اخیر شاهدیم که با وجود تشدید سرکوب های بی سابقه جنبش های اجتماعی و مبارزان سیاسی - مدنی در ایران، در منطقه کردستان مبارزات از رشد کمی وکیفی قابل توجهی علیه جمهوری اسلامی برخوردار بوده و به رغم ملیتاریزه کردن این منطقه توسط نیروهای سرکوبگر سپاه، مبارزه دفاعی مسلحانه احزاب کرد از تکاپو نیفتاده و احزاب کرد در رشد اعتصابات و اعتراضات مردمی نقش فعال وچشم گیری داشته و دارند. این احزاب وسازمان ها با ایجاد همکاری و هماهنگی سیاسی - تشکیلاتی درون مرزی و برون مرزی و به پشتوانه تجربیات مبارزاتی طولانی، مورد توجه قدرت های جهانی و منطقه ای مخالف رژیم قرار دارند و در برنامه های استراتژیک این قدرت ها به حساب می آیند.

توسعه فساد، ورشکستگی مالی گسترش فقر و فلاکت وسیعترین افشار و طبقات مردمی که ناشی از بحران های چند گانه حاصل ناکارآمدی های ۴۰ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی ست هم زمان با تشدید فشارهای بیشتر تحریم ها به خصوص پس از خروج آمریکا از برجام، ناتوانی رژیم را در برابر چالش های موجود بیش از پیش به نمایش می گذارد. ادامه سیاست تنش زائی در منطقه همراه با تحریکات سپاه و سیاست های سلطه طلبانه آمریکا و قلدرمنشی های ترامپ و هم پیمانانش در منطقه، زمینه مداخلات سیاسی تا حد درگیری های نظامی را مساعد تر ساخته و هر لحظه بیم آن میرود که این تحریکات باعث جنگ خانمانسوز دیگری در منطقه شود. شکست فاحش سیاست خارجی رژیم و انزوای بیش از پیش جمهوری اسلامی در جهان از یک سو و از سوی دیگر گسترش نارضائی های مردمی در اثر فقر و مسکنت در ابعاد فاجعه بار، هرگونه امیدی برای بهبودی اوضاع از درون رژیم را از بین برده است. نظام جمهوری

اسلامی درمانده تر از هر زمان برای فرار از فروریزی با پناه بردن به تمامی حیل‌ها تلاش در تضعیف و توان مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی مخالف در ایران را دارد. به خصوص نابودی و تلاشی صفوف مقاومت متشکل و منسجم مبارزات مردم کردستان به عنوان خطر بزرگ در غرب کشور. از اینرو حکومت مرکزی با طرح تدریس زبان مادری، برگزاری کنگره مشاهیر کرد، پیشنهاد مذاکره و... چنین وانمود می‌کند که گوش شنوایی برای مطالبات به حق مردم این منطقه پیدا کرده و می‌کوشد تا از این طریق با ایجاد تفرقه در میان نیروهای سیاسی کرد و مردم کردستان، جبهه مقاومت قاطع را علیه خود در هم شکنند. در حالیکه ترور، اعدام، دستگیری فعالین سیاسی-مدنی، کشتار پیشمرگه‌های احزاب کرد، توپ باران مراکز و مقرهای این احزاب و به آتش کشیدن مناطق مسکونی بدون کم و کاست در دستور کار نیروهای سرکوب قرار دارد و روزانه در دست اجراست، این سیاست ترفند جدیدی نیست. دولت مرکزی و دست نشاندهانش در منطقه تلاش دارند که در کنار دشمنی و جنگ با مردم کردستان ژست آشتی جویانه را پیش گرفته و بدان تظاهر کنند. اما جنبش مقاومت کردستان در ایران و احزاب جمهوری خواه و دموکرات منطقه بنا به سابقه مبارزاتی علیه سلطه سلطنت و ۴۰ سال حاکمیت تمامیت خواه و تبعیض‌گرای جمهوری اسلامی، تجارب تلخ و ناکامی را پشت سر دارند و به روشنی به فقدان ظرفیت‌های دموکراتیک رژیم‌های سرکوبگر و غیر دموکراتیک در پاسخ به مطالبات مردم کرد آگاهند. آنها به خوبی می‌دانند که جمهوری اسلامی بنا به ماهیت مذهبی و خود کامه اش هیچگاه خواهان گفتگو برای پایان بخشیدن به منازعه بر سر مسئله کرد در ایران نیست. امروز هدف از طرح گفتگو برای رژیم کسب اطلاعات کافی پیرامون ارزیابی احزاب کردی از اوضاع حاکم بر منطقه و ایران است و رصد کردن مواضع این احزاب در شرایط حاد و تشدید مداخله آمریکا و هم پیمانانش علیه جمهوری اسلامی است. بی تردید احزاب مخالف رژیم در کردستان به خصوص حزب دموکرات کردستان ایران در پی تجربیات متعدد و مذاکرات خسارت بار در گذشته به خصوص مذاکرات سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ به خوبی واقفند که جمهوری اسلامی از مواضع ضد بشری خود عقب نشینی نخواهد کرد و امتیازی به آنها نخواهد داد. نزدیکی و مانور مذاکرات رژیم با حملات اخیر به پایگاه‌های احزاب کردی در مناطق مختلف اقلیم کردستان در عراق، هشدار به احزاب کرد است که در صورت حمله نظامی آمریکا، هر گونه همکاری و پشتیبانی کرد ها از این مداخله با حملات نابود کننده سپاه روبرو خواهد شد. بی شک حکومت اقلیم کردستان عراق در کشاندن احزاب کرد ایرانی به پای میز مذاکره بی نقش نیست. گزارش‌های متعدد حاکی از ترور تعدادی از اعضا و فعالین حزب‌های

کرد ایران است که توسط عاملین رژیم جمهوری اسلامی در کردستان عراق به اجرا گذاشته شده است. ادامه سرکوب فعالان سیاسی - مدنی و مبارزین احزاب و جنبش های به حق علیه تبعیض قومی و ملی در منطقه کردستان، مهر تائیدی بر برنامه های تفرقه افکنانه نظام به قصد شکستن صفوف جنبش دموکراسی خواهی در کردستان و به زانو درآوردن مقاومت و مبارزه مردم کرد در راه تحقق جمهوری، دموکراسی و دستیابی به خواست های عدالت خواهانه ملت کرد است. مذاکره احزاب کرد به رغم شرایط مناسب منطقه و وضعیت شدید تضعیف شده جمهوری اسلامی چه از نظر داخلی و چه در صحنه بین المللی نمی تواند به حل مسئله مردم کردستان در ایران کمک کند. حل مسئله کرد در ایران در وهله نخست در گرو بلاواسطه تحقق جمهوری، دموکراسی، جدائی دین و دولت در ساختاری غیر متمرکز و فدرال است. ما در راستای تحقق این چشم انداز دست همکاری با نیروهای مبارز کرد علیه جمهوری اسلامی را در جهت براندازی رژیم می فشاریم. جنبش مقاومت کردستان امروز بیش از هر زمان نیازمند پشتیبانی نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و همبستگی با جنبش های سراسری در ایران است. بر این اساس تضعیف جنبش کردستان به معنای تضعیف جنبش ضد جمهوری اسلامی و کمک به پراکندگی اپوزیسیون می باشد. ما می بایستی متحدن در برابر سیاست های تفرقه افکنانه و سلطه جویانه رژیم بایستیم و با تحکیم صفوف مبارزاتی مردمان ایران راه برچیدن این سلطه را هر چه سریعتر هموار کنیم.

" تجمع برای جمهوری، آزادی و عدالت اجتماعی - تبجا " نهاد محلی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران(جدل) در هانوفر

امضاکنندگان:

ابراهیم جهرم، احسان دهکردی اصغر اسلانی، خسرو امیری، شکیبا، فری میرآبادی، ناصر رحمانی، نواز

هانوفر ۱ سپتامبر ۲۰۱۹

---

# جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ در پاریس : از استبداد جمهوری اسلامی تا دموکراسی

از استبداد جمهوری اسلامی تا دموکراسی در ایران

جبهه جمهوری دوم ایران برگزار می کند  
جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ

فرانسه، پاریس

November 16, 2019

15:00 \_ 18:00

کورش عرفانی امیرحسین لادن رامین کامران



Adresse:

6 rue Albert de Lapparent  
PARIS 75007

اطلاعات و تماس:

didgahtv@yahoo.com  
www.j2iran.org  
www.j2iran.com



# راه حل دیروز برای مشکل امروز

حسن بهگر

مدتهاست که عده ای از فعالان سیاسی در خارج از کشور کوشش می کنند تشکیلاتی شبیه به «کنفدراسیون دانشجویان در خارج کشور» را که مدتهاست به تاریخ پیوسته، بازتولید کنند یا دستکم با الگوبرداری از آن یک سازمان تشکیل دهند. تصور اینکه چنین کوششی بدون توجه به زمان و تغییرات جمعیتی و اوضاع و احوال فعلی ثمر خواهد داد، توهم است. هدف از نگارش این یادداشت کوتاه روشن کردن این امر است.



تا آنجا که می دانیم کسی به فکر تجدید کنفدراسیون اختصاصی دانشجویی نیفتاده است زیرا شرایط امروز دانشجویان مانند گذشته نیست. علت آن هم واضح و روشن است.

در ابتدای انقلاب 170 هزار دانشجو در خارج کشور وجود داشت و این دانشجویان اغلب وابسته به طبقه متوسط و بالا بودند که خود مستقلاً هزینه تحصیلات خود را بر عهده داشتند.

امروز تعداد دانشجویان ایرانی در خارج، به گفته ی مقامات رسمی ج.ا. در حدود 48 هزار نفر است که نصف میزان 40 سال پیش است و اغلب آنها با کمک دستگاه های دولتی و با کمک هزینه دولتی به خارج اعزام شده اند. براساس ماده 10 قانون اعزام دانشجو به خارج از کشور مصوب 25/1/64 مجلس اسلامی، دولت موظف است متناسب با میزان بودجه و رعایت آیین نامه های مربوطه، هر سال علاوه بر دانشجویان ممتاز، به تعدادی از دانشجویان اعزامی که امکان تأمین هزینه های تحصیلی خود را ندارند، در قبال اخذ تعهد رسمی بورس یا وام تحصیلی اعطاء کند.

کنفدراسیون در شرایطی از یک تشکل صنفی به یک تشکل سیاسی تبدیل شد که در حال حاضر وجود ندارد. با توجه به دانشجویان سهمیه ای که بدون کنکور وارد دانشگاه می شوند چه بسا رژیم برای اعزام دانشجویانی که استطاعت مالی ندارند از همان دانشجویان سهمیه ای

استفاده کند که وفاداریشان به رژیم آشکار است.

با گران شدن نرخ ارز در ایران و با توجه به سقوط توان مالی طبقه<sup>۱</sup> متوسط، تعداد دانشجویانی که با خرج خانواده به خارج می آیند کاهش یافته است. در نتیجه متشکل کردن چنین دانشجویانی که موقعیت متزلزلی دارند، علیه حکومت کارساده ای نیست. بویژه آنکه در کنفدراسیون تشکل دهندگان خود دانشجوی بودند. در حالیکه امروز از دانشجویان فعلی کسی داوطلب چنین کاری نشده است. برخی از این دانشجویان خیلی که همت بخرج دادند در تظاهرات خارج از کشور در جنبش سبز در سال 88 شرکت کردند. آن دانشجویان هم اکنون بایستی فارغ التحصیل شده باشند و نمی دانیم جانشینان آنها هنوز بر اصلاح طلبی پا می فشرند یا نه؟

اگر فعالان سیاسی که کوشش می کنند جبهه ای همانند کنفدراسیون، یعنی یک جریان مشترک فراگیر درست کنند، تصور می نمایند که همین گرد هم آوردن افراد و انجمن های گوناگون با عقاید مختلف فقط حول مخالفت با جمهوری اسلامی، برای رسیدن به مقصود کافست، اشتباه می کنند. زیرا اعضای کنفدراسیون اغلب در سازمان ها و احزاب سیاسی متشکل در خارج کشور عضو بودند و وظیفه<sup>۲</sup> آنها بسیج ایرانیان خارج از کشور در تظاهرات بود. آنان گرچه در بسیاری از مسایل با هم اختلاف شدید داشتند ولی از نظم و دیسیپلین محکمی برخوردار بودند و در عمل به یک روش همکاری دموکراتیک دست یافته بودند و یک استراتژی مشترک داشتند که براندازی رژیم به هر بهایی بود.

ایجاد چنین سازماندهی در خارج کشور اکنون به دلایل مختلفی ممکن نیست.

1- دانشجویان کنفدراسیون جوان بودند و عمدتاً<sup>۳</sup> از خانواده متوسط و رو به بالا. اکنون جمعیت خارج کشور متشکل از افراد مختلف است و عمدتاً<sup>۴</sup> از پناهندگان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با گروه های سنی مختلف و خواست های گوناگون تشکیل شده است.

2- در کنفدراسیون ایدئولوژی مبهم چپ غالب بود و ضمن رقابت یک هماهنگی نیز ایجاد کرده بود. اکنون افزون بر آن که از آن آرمانخواهی خبری نیست، مردم حول یک ایدئولوژی واحد نیز توافقی ندارند. شعار کنفدراسیون اتحاد، مبارزه، پیروزی بود. اما امروز اتحاد برای سرنگونی رژیم اگر هم حاصل شود نحوه ی پیروزی و شکل حکومت بعدی نیز مطرح است و موجد اختلاف.

3- امروز افراد و سازمان های مختلف سیاسی وجود دارند، با خواست هایی از براندازی گرفته تا اصلاح طلبی.

4- در کنفدراسیون بر حفظ استقلال و نگرفتن کمک از بیگانگان تأکید می شد و اگر سازمان هایی به ندرت از این امر تخطی کردند پنهان ماند. امروز در موقعیتی که ایران در حال جنگ بسر می برد، عده ای علناً از وابستگی به قدرت های خارجی دفاع میکنند و جریان های جدایی طلب و تجزیه طلب در رأس آنها قرار دارند و کار با آنها برای سازمان های ملی و مستقل غیرممکن است.

از یاد نبریم کنفدراسیون فقط در تشکل دادن تظاهرات اعتراضی علیه شاه و حمایت از زندانیان موفق بود. در آن زمان اعضای شاخص کنفدراسیون در جلو قرار داشتند واحزاب و گروه ها در پشت سر برنامه ریزی می کردند. کنفدراسیون گرچه عمدتاً خط مشی چپ با گرایشات کمونیستی داشت ولی طرح و برنامه ای برای حکومت بعدی نداشت و چنین بود که کنفدراسیون از آیتالله خمینی پشتیبانی کرد و نظرها و اعلامیه های او را در نشریات خودش چاپ نمود و حتا بسیاری از کنگره های کنفدراسیون برای خمینی پیام ارسال نمود. دانشجویان کنفدراسیون با وجود آنکه در دنیای غرب زندگی می کردند و از آزادی های حکومت های دموکرات برخوردار بودند با این حکومت ها موافق نبودند و لیبرالیسم و «دمکراسی بورژوایی» را نفی می کردند.

خلاصه اینکه الگوهایی مانند کنفدراسیون امروز کارآیی ندارد و نباید دنبال سراب دوید. ما در جبهه جمهوری دوم دنبال شعار همه با هم نیستیم و بلکه استراتژی مشخص و برنامه معینی داریم که عبارت است از حکومت جمهوری دموکراتیک لائیک زیرا چاره ی حکومت استبدادی مذهبی یک حکومت دموکراتیک لائیک است و برای به سرانجام رساندن آن از پای نخواهیم نشست. مشکل امروزین، چاره<sup>۱</sup> امروزین میطلبید و چاره<sup>۲</sup> امروز، جبهه<sup>۳</sup> سیاسی است که تأسیس شده. بیخود دنبال راه حلی دیگری نگردید. اگر همتی دارید، در راهی صرف کنید که عاقبتی داشته باشد.

**حسن بهگر**

28 مهرماه 1398-21 اکتبر 2019

برگرفته از سایت ایران لیبرال. □□

# از روحانیت به مؤمنان از رامین کامران

طی گفتگویی که چند هفته پیش در تلویزیون دیدگاه با آقایان علیجانی و صدیق یزدچی بر پا بود، صحبت از این به میان آمد که «خصوصی شدن» دین در کشوری که به صورت لائیک اداره میشود، چه معنایی میتواند داشته باشد - گویا دوستان مؤمن در این باب نگرانی هایی دارند. طبعاً مطلب قدری حلاجی شد، ولی همزمان جبهه به من ندا دادند که بهتر است برای روشن تر شدنش، مقاله ای راجع به آن بنویسم. امر دیگری هم مشوق نگارش این مقاله شد: این نکته که محور بحث لائیسیته، چنانکه منطقی است و از پیشرفت این اندیشه برمیخیزد، دارد از محور دولت - دین، به سوی محور دولت - جامعه مدنی حرکت میکند. جدایی دین و دولت به طور بسیار وسیعی پذیرفته شده است و دعوایی بر سرش نیست. بحث دارد وارد مرحله بعدی میشود تا روشن شود که حیات مذهبی جامعه تحت حکومت دولت لائیک، چه شکلی خواهد گرفت و آزادی عملش در این زمینه تا چه حد و چگونه خواهد بود.



## خصوصی و عمومی

از همین داستان عمومی - خصوصی شروع میکنم که مقدم خوبیست. برخی تصور میکنند که خصوصی شدن دین در مملکت لائیک، یعنی اینکه مؤمنان نمیتوانند به طور گروهی و به صورت عمومی، بستگی خویش را به مذهبی نشان بدهند و فرضاً به جا آوردن آیینها و مناسک مذهبی باید به صورت خصوصی، در خانه ها و پشت درهای بسته انجام بپذیرد.

این تصور خطاست و اشتباه از توجه نکردن به دو معنای زوج «عمومی - خصوصی» و به قول فرنگی ها (Public - Privé) برمیخیزد که از زبانهای اروپایی وارد واژگان حقوقی و سیاسی و حتی روزمره زبان فارسی شده است. توضیح کوتاهی مطلب را روشن خواهد کرد.

بهتر است از تمایز خصوصی - عمومی در معنای حقوقی آن شروع کنیم که برای بسیاری آشناست. حقوق عمومی به بخشی از حقوق اطلاق میگردد که قدرت سیاسی و سازمان دولتی را سامان میدهد. مرکز آنهم، چنانکه

روشن است، قانون اساسی است. حقوق خصوصی هر آن چیزی را که خارج از این حوزه قرار بگیرد، شامل می‌گردد و انواع حقوق مدنی، بازرگانی و... را در بر می‌گیرد. از این دیدگاه، خصوصی شدن مذهب، یعنی اینکه نهادهای مذهبی که حق دخالت در سیاست را ندارند، جزو نهادهای سیاسی و دولتی به حساب نمی‌آیند. نه اینکه حق و حقوقی ندارند، دارند ولی مشمول همان تدابیر حقوقی قرار می‌گیرند که فرضاً انجمن‌های غیر انتفاعی، یا بنگاه‌های تجاری و... را شامل می‌گردد. این پل اول.

ولی یک جنبه دیگر کار هم هست. زوج عمومی - خصوصی می‌تواند به مالکیت و بخصوص حق استفاده از چیزهای مختلفی اطلاق شود که آشنا ترین نمونه آنها ملک و زمین و ساختمان است. استفاده از آنچه که خصوصی است، منحصرأ در اختیار فرد یا گروهی خاص قرار دارد و آنچه که عمومی است در اختیار همه است. منزل خصوصی معمول ترین مثال است، یا وسائط نقلیه یا... البته ممکن است باشگاهی هم خصوصی باشد، یعنی ورود به آن و استفاده از خدماتش محدود باشد به اعضای آن - بین خصوصی بودن و شخصی و فردی بودن، باید تمایز قائل شد. فضای عمومی، مثل خیابان، پارک، کلاً اماکن عمومی، دشت و بیابان و خلاصه هر چیزی که استفاده از آن، معمولاً تحت شرایطی که مربوط است به حفظ نظم و ایجاد نکردن خطر و... برای همه آزاد است. طبیعی است که در اینجا، اهل مذهب - مثل همه - حق استفاده از آن چیزهایی را که عمومی است، دارند، به عنوان مثال برای انجام سوگواری‌های جمعی یا هر آیین دیگری.

خلاصه کنم: تصور اینکه «خصوصی شدن» مذهب، از آزادی مؤمنان میکاهد یا نسبت به دیگر شهروندان، در موقعیت پایینی قرارشان میدهد، کاملاً نادرست است. از سوی دیگر، هم شهروندان، طی حیات خویش عمل سیاسی انجام می‌دهند، حداقل با رأی دادن و گاه نیز در چارچوب انجمنها و احزاب. ولی نه شهروندان جزو دولت هستند و نه احزاب. باید دید که اختلاط دین و سیاست، در این موارد چه شکلی پیدا میکند - سیاست که محدود به دولت نیست.

## وجه فردی

اختلاط دین و سیاست توسط مؤمنان غیر روحانی، دو وجه دارد، یکی فردی و دیگری گروهی. اول به وجه فردی داستان می‌پردازم که ساده تر است و تکلیفش از بابت نظری زودتر روشن میشود.

در ابتدا بگویم که جدا کردن حساب دین از سیاست، تنها موردی نیست که مردم به رعایت «جدایی» فراخوانده میشوند. حوزه های حیات آدمیزاد، هرکدام منطق و غایت و خلاصه نظم و ترتیب خود را دارد و حساب هم آنها را باید از هم جدا نگاه داشت. لزوم جدا کردن حساب اقتصاد از دین، یا هنر از سیاست و... همه لازم است و در همان پایگاه منطقی قرار دارد که مورد دین و سیاست. هم این اختلاطهای نابجا مایه دردسر است، برخی را آزموده ایم و میدانیم، ولی اگر مورد دین و سیاست به طور خاص موضوع بحث شده، به خاطر مشکلات بسیار بزرگیست که پدید میآورد و امروزه برای ما آورده است.

قاعدتاً، هر فردی ملزم به درک تفاوت این حوزه های مختلف حیات است و عمل کردن بر اساس این تمایز بنیادی و منطقی. اما میدانیم که همه چنین نمیکنند. اول به این دلیل که همگان فرصت یافتن تربیت ذهنی مناسب این کار را نداشته اند. دوم برای اینکه همه تمایل به حفظ این انضباط را که مثل هر انضباط دیگر، نیرو میبرد، ندارند. گرایش معمول عموم بر این است که هر کار میخواهند بکنند و با بی مبالاتی، هر چیزی را با هر چیزی مخلوط کنند. خلاف این گرایش حرکت کردن، محتاج آگاهی و اراده و صرف نیروست و انگیزه میخواهد. راهنمایی مردم از وظایف دولت لائیک است.

حساب دین و سیاست را جدا نگاه داشتن، در سطح شعور و عمل فردی، شرط عقل است و لازم حیات معقول. انحراف از رعایت این اصل، الزاماً جزای قانونی ندارد و در درجه اول از خود کار میزاید، از بی عاقبت یا از بد عاقبت شدن آن. به عنوان مثال، میتوان در انتخاب بین نامزدانی که از شما رأی میطلبند، کسی را به دلیل اعتقادات مذهبی و عمل به فرایض مذهبی، برگزید. ولی این کار در حکم انحراف است از قواعد انتخاب فرد صالح که کاردانی و درستکاری است. هر انتخابی به ضرر این دو معیار انجام بگیرد، مشکل زا است. شاید نتایجش آنرا معلوم نشود، ولی قطعاً منفی است در صورت تعمیم یافتن این نوع انحراف، ممکن است کل دمکراسی را از بین برود. به هر صورت در حد فردی فقط میتوان به وجدان و شعور تک تک مردم اتکا کرد. قرار نیست تفتیش عقایدی در این سطح صورت بگیرد و خوشبختانه هنوز هم از نظر تکنیکی ممکن نیست. ولی داستان به اینجا ختم نمیشود و بعدی جمعی و گروهی نیز دارد که مربوط میشود به ایدئولوژی و حزب.

**وجه جمعی**

انتخاب سیاسی، فقط کردانی و درستکاری را در بر نمیگیرد، وجهی ایدئولوژیک نیز دارد که میتواند عوامل مذهبی را وارد کار بکند که اول باید بدان پرداخت.

قبل از رسیدن به مسئله ایدئولوژی مذهبی، نکته ای را یادآوری بکنم که به اندازه کافی مورد توجه واقع نمیگردد: بدون ایدئولوژی نمیتوان کار سیاسی کرد. به این دلیل اساسی و قاطع که کار سیاسی راه حل علمی به معنای خاص ندارد، یعنی روش و معیاری نیست که بتوان با اتکای بدانها کار سیاسی کرد و از گرفتن نتیجه دلخواه، مطمئن بود. نتیجه حتمی مال علوم خالص است و آزمایشگاه، نه مال حوزة عمل تاریخی و اجتماعی. این عدم قطعیت کار سیاسی، دو دلیل عمده دارد.

اول اینکه نمیتوانیم تمامی عواملی را ممکن است در نتیجه عمل ما تأثیر بنهد، از پیش در نظر بیاوریم. گستردگی و تعداد آنها، چنین کاری را عملاً غیر ممکن میکند. حال ممکن است برخی تصور کنند که ممکن است گردآوری همه اطلاعات و پردازش آنها، روزی به طریقی ممکن بشود.

اینجاست که میرسیم به دلیل دوم که قاطع است و با کم و زیاد اطلاعات حل شدنی نیست: کار سیاسی در محیط انسانی انجام میشود و انسان ذاتاً آزاد است. وجود آزادی، امکان هر پیشبینی قطعی را از بنیاد مختل میکند. وقتی آزادی هست، کنشها و واکنشهای افراد و طبعاً حاصل جمع آمدن آنها را نمیتوان از قبل پیشبینی کرد. یعنی اگر شما تمامی اطلاعات لازم را در نقطه شروع کار گرد بیاورید، باز هم نمیتوانید از نتیجه عملی که بر اساس آنها انجام میدهید، مطمئن باشید. چنین اطمینانی فقط در یک مجموع بستة علت و معلولی ممکن است، نه در جایی که آزادی هست و سلسله علت و معلول را قطع میکند.

ایدئولوژی چیز است که در نبود روش علمی قاطع، تا حدی مشکل عمل عقلانی سیاسی را حل میکند و برای اندیشه و عمل ما مبنایی فراهم میآورد که عقلانیت - به تناسب نوع و خصایص هر ایدئولوژی - تا اندازه ای در آن جا دارد. مواد اولیه ایدئولوژی از هر منبعی میتواند فراهم بیاید، علم، اسطوره، هنر ... و البته مذهب. نکته در اینجاست که هر کدام اینها که وارد ایدئولوژی بشود، کارکرد اولیه خود را از دست میدهد و به خدمت ایدئولوژی، یعنی مجموعه ای در میآید که فقط راهنمای عمل سیاسی نیست، آنرا توجیه نیز میکند و در عین حال، جهانی را که این عمل در آن انجام میگیرد، توضیح میدهد.

ایدئولوژی، در گسترده ترین صورتش که میتوان بدان نام جهان بینی - البته معطوف به سیاست - هم داد، به ما میگوید که موقعیت موجود چه هست، چرا اینگونه است، چگونه باید باشد و به چه ترتیب باید در آن عمل کرد.

وقتی وارد بحث ایدئولوژی و احزاب مذهبی میشویم، دیگر رابط دین و دولت مطرح نیست، رابط دین و سیاست مطرح است که چارچوب درست طرح لائیسیته است. در اینجا نقش اصلی با جامع مدنی است، نه با روحانیت. تمایز بسیار مهم است و باید به آن دقت داشت و به همین دلیل است که بحث در دنبال حکایت خصوصی و عمومی قرار میگیرد.

حال بیاییم سر ایدئولوژی مذهبی و ببینیم وجوه مشخص آن چیست و رفتن به دنبالش در چه حالت میتواند به لائیسیته خدشه وارد کند.

تا قبل از عصر مدرن، مذهب تنها منبع تولید کنند ایدئولوژی بود، چه در خدمت قدرت سیاسی و چه در مقابل آن. در عصر جدید، این انحصار شکسته شد و اصلاً کلمات ایدئولوژی و ایدئولوگ، در انقلاب فرانسه زاده شد. امروزه سالهاست که مذهب، انحصار خود را در این زمینه از دست داده است، ولی هنوز و نه فقط در ایران، شاهد نقش آفرینیش هستیم و احتمالاً در آینده هم خواهیم بود.

ببینیم که از کجا و بر اساس چه معیاری میتوان یک ایدئولوژی را مذهبی خواند و احیاناً با لائیسیته مغایرش شمرد.

مثال اول این است که مذهب، خود تبدیل به ایدئولوژی بشود و همینطور درسته در خدمت سیاست قرار بگیرد. در این حالت که ایران امروز نمونه بسیار خوب آن است، گفتار مذهبی، تابع منطق سیاست میشود، حتی اگر ادعای سروری بر سیاست را داشته باشد. این سخن خمینی که حفظ نظام اوجب واجبات است، بیان روشن این امر است. تحت حکومت لائیک، این نوع ایدئولوژی ساختن از دین، به هیچ وجه نمیباید فرصت خودنمایی پیدا کند.

بعد از مذهبی که تبدیل به ایدئولوژی شده، میرسیم به ایدئولوژی هایی که مذهبی خوانده میشود، یعنی آنهایی که فقط عناصری از مذهب را در خود جای میدهد.

توجه داشته باشیم که عناصر مذهبی، ایده ها و ارزشهایی که در اصل منشأ مذهبی دارد، در هر ایدئولوژی میتواند وارد شود و اینرا به خودی خود نمیتوان محل ایراد دانست. معیار پذیرش، منشأ این عناصر

نیست، معقول بودنشان است.

آنچه پذیرفته نیست، این است که ایدئولوژی، از تقدس عناصر مذهبی که در دلش وارد شده، کسب اعتبار نماید. عنصری که ورودش مشکل زاست و باید جلوییش را سد کرد، همین تقدس است. تقدس مقول<sup>۱</sup> محوری هر بینش مذهبی است و تناسبی با دیگر ارزشها، از جمله در میدان سیاست، ندارد. ورود تقدس، ایدئولوژی را به حوز<sup>۲</sup> مذهب میراند. تصور اینکه ایدئولوژی مذهبی از این مقوله استفاده نکند، قابل قبول نیست و اصلاً انگیز<sup>۳</sup> اصلی کسانی که بر استفاده از ایدئولوژی مذهبی، اصرار میورزند، همین تقدس است تا بتوانند به این طریق، برخی از مدعاهایشان را از هر بحث و انتقاد معاف بدارند و مردم دل بسته به مذهب را به سوی خود بکشانند.

از این گذشته، ایدئولوژی مذهبی نمیتواند رابط<sup>۴</sup> خود را با روحانیان قطع کند، زیرا اختیار گفتار مذهبی و هر چیزی که میخواهد با اتکای بدان کسب اعتبار نماید، در نهایت تابع صلاحدید این گروه است. هر ایدئولوژی مذهبی، به طور غیر مستقیم واسط<sup>۵</sup> دخالت آنها در سیاست میشود، حتی اگر این گروه ادعای بر اشغال مناصب دولتی نداشته باشد. به این ترتیب، اختیار کار سیاست از دست عموم شهروندان بیرون میرود و گروهی ممتاز عهده دار نقش اصلی میگردد. اگر هم برنامه<sup>۶</sup> عمل مذهبی و احیاناً فکر برقراری حکومت مذهبی، حال چه به ریاست روحانیان و چه دیگران، در میان بیاید که تکلیف روشن است - مشکل اصلی حکومت کردن روحانیان نیست که به جای خود هزار عیب دارد، وارد شدن دین و تقدس در سیاست است. اختلاط اهداف غایی سیاست و مذهب نیز به نوب<sup>۷</sup> خود در اینجا نمود پیدا میکند و اسباب اختلال میگردد، آن ایدئولوژی که بخواهد به هر ترتیب رستگاری را وارد برنامه<sup>۸</sup> اهداف خود بکند، در سیاست جز مشکل نمیافریند.

ایجاد حزب مذهبی، حال چه نام مذهبی بر آن باشد و چه نه - بنا بر تعریف - با ارجاع به مذهب و ایدئولوژی مذهبی ممکن میگردد و بدون اینها قابل تصور هم نیست. ولی علاوه بر مسئله سازی این دو، مشکلات خاص خود را هم ایجاد میکند. اولین آنها شکستن یکدستی شهروندی است که پای<sup>۹</sup> دمکراسی است. حزب مذهبی، یعنی حزب فرقه ای و همانطور که حزب قومی به ساز و کار دمکراسی لطمه وارد میآورد، این یکی هم چنین میکند. حزب مذهبی، حتی اگر اینرا به صراحت اعلام ندارد، عملاً<sup>۱۰</sup> پیروان دیگر مذاهب را از خود میراند و موقعیتی پیش میآورد که راه فعالیت سیاسی و نامزدی برای احراز مقامهای سیاسی را فقط برای پیروان مذهب معینی، باز میگذارد. طبیعیست که هیچکدام اینها در

دمکراسی لائیک پذیرفته نیست.

## آخر چه میماند؟

به نتیجه گیری که برسیم معلوم میشود که ایدئولوژی مذهبی و حزب مذهبی هر دو مشکل زاست. البته اولی، تا در حوزۀ نظر است، مشمول اصل آزادی عقیده و بیان است و در روا بودن بحث و عرض آن شک نیست، مشکل از آنجا آغاز میگردد که برنامه عمل شود، بخصوص در سطح جمعی و توسط حزب و گروه. حزب مذهبی، حتی اگر توسط مؤمنان عادی تأسیس گردد و یک روحانی هم عضو نباشد، قاطعاً جایی در دمکراسی لائیک ندارد.

دلیل اصلی جلوگیری از دخالت مذهب در سیاست، ممانعت از ورود تقدس به این میدان است، نه راه بستن بر کشیش و ملا. تقدس محور بحث و عمل را از عقلانیت سیاسی منحرف میکند چون کارکردش جدا شمردن و خارج از نقد و تردید شمردن چیزهایی است که صفت مقدس میگیرد. اگر ورود روحانیت در حوزۀ سیاست اشکال ایجاد میکند، به همین دلیل وابستگی ذاتیش به تقدس است. نمیشود روحانیت را به جایی راه داد و از ورود تقدس جلوگیری کرد؛ تقدس هم به هر جای جامعه برود، روحانیت را به دنبال خود میبرد. آنهایی که خیال میکنند میتوانند تقدس را وارد حوزه ای اجتماعی بکنند و بدون دخالت روحانیت اداره اش نمایند، در توهم به سر میبرند.

ممانعت از ورود تقدس، هیچ نوع تخفیف و تعارفی برنمیدارد و مرام حزب هم چه چپ باشد و چه راست و چه هر چیز دیگر، تغییری در این امر نمیدهد. ممکن است که صرفنظر از احزاب مذهبی، اعضای احزاب معمولی هم چنین تصور کنند که چون مرامشان بر حق است، استفادۀ از مذهب برای تقویت آن، مجاز و حتی پسندیده است، چون رسیدن به هدف مطلوب را تسهیل مینماید. ولی این سودجویی کوتاه بینانه، هم وامدار تقدسشان میکند و هم وابستۀ روحانیت. در یک کلام، با این کار، زیانهایی را به خودشان و دیگران تحمیل مینماید که با سود فرضی، قابل قیاس نیست. چنین کاری، حتی در مورد دمکراسی لیبرال هم که امروزه قبول عام یافته، مجاز نیست - باقی که جای خود دارد. تقدس وسیله ای نیست که بتوان با سبکسری، در هر راهی مورد استفاده قرار داد. پیگیری یک هدف با آن مجاز است که رستگاری است و مختص مؤمنان، نه اشخاص دیگر و حوزه اش هم مذهب است، نه هیچ کجای دیگر.

هر وقت به فکر افتادید که از اسلام معجزۀ سیاسی بطلبید، یادی هم

از انقلاب پنجاه و هفت بکنید.

## رامین کامران

۱۹ اکتبر ۲۰۱۹، ۲۷ مهر ۱۳۹۸

برگرفته از سایت [iranliberal.com](http://iranliberal.com)